

شهید جعفر ملایی



از بشارت علی
سازمان جامع سرواران و هزارتخمید استان بوشهر

غلامحسین	نام پدر
۱۳۴۴/۰۱/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتی	محل تولد
۱۳۶۴/۰۶/۳۰	تاریخ شهادت
سنندج	محل شهادت
ییسیم چی	مسئولیت
پاسدار و وظیفه	نوع عضویت
—	شغل
پنجم ابتدایی	تحصیلات
باغان	مدفن

زندگینامه

شهید جعفر ملایی فرزند غلام در سال ۱۳۴۴ در یک خانواده مذهبی و فقیر در روستای محروم «باغان» از توابع شهرستان دشتی دیده به جهان گشود. از کودکی تحت تربیت پدر و مادر مراحل رشد و نمو را پشت سر گذاشت. او از هوش و استعداد سرشار و بالایی برخوردار بود. قرآن را در یکی از مکتبهای محلی در روستای «تنگ نخل» که در نزدیکی باغان واقع می‌باشد در حضور یکی از اساتید آن روستا با موفقیت پشت سر گذاشت. پس از ختم قرآن به زادگاهش برگشت و راهی مدرسه شد. دوران ابتدایی را در مدرسه همان روستا به اتمام رساند. در اکثر کلاسها از شاگردان ممتاز محسوب می‌شد. از نظر اخلاقی، در اجتماع و مدرسه بسیار خوش‌برخورد و مهربان بود. بطوری که همه دوستانش از وی راضی بوده و به وی احترام و ارادت خاصی داشتند. چهره‌ی منور و ملکوتیش و سیره و اخلاق او بیانگر روحیه متعالی و تعالی شخصیت وی بود. شهید عزیز با آنکه از ذهن و هوش آماده‌ای برخوردار بود، ولی به علت عدم امکانات و نبود مدارس راهنمایی و دبیرستان در روستایش، و فقر مالی بیشتر از پنجم ابتدایی قادر به ادامه تحصیل نبود. شهید ملایی از چهره‌های بارز مبارزات علیه حکومت طاغوت و از فعالترین کسانی بود که در مراسمهای راهپیمایی و محافل ادعیه‌های کامل و توسل و دیگر برنامه‌های مذهبی و اسلامی در روستا نقش فعالی داشت. آن بزرگوار مدتی قبل از اعزام به خدمت مقدس سربازی، به عضویت انجمن اسلامی روستای باغان در آمد و خدمات شایان وی با دیگر برادران عضو در خاطر عموم مردم مسلمان باغان جاوید خواهد ماند. وی در تاریخ ۱۸/۶/۶۳ به خدمت مقدس سربازی فراخوانده شده و پس از اتمام دوره‌ی آموزشی در تهران به جبهه‌ی جنوب اعزام شدند وی در ایامی که در جنوب به خدمت اشتغال داشت در عملیات بدر ۳ شرکت کرده و عنقریب بود که در این عملیات به اسارت نیروهای بعثی درآید. در حدود ۲۴ ساعت بدون آب و غذا و در محاصره‌ی نیروهای جلاّذ بعثی صهیونیستی صدام بسر بردند، تا اینکه محاصره شکسته شد و آزاد گردیدند. شهید ملایی در تاریخ ۳۰/۶/۶۴ پس از ۱۴ ماه خدمت سربازی برای اسلام و کشورش در جبهه‌ی کردستان به آنچه که منتهای آرزویش بود و بارها و بارها در ایام خدمت برای رفقاییش گفته بود، دست یافت. سرانجام بدن مطهرش در روستای زادگاهش باغان به خاک سپرده شد.

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام به یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود (عج) و نایب برحقش امام امت و درود و سلام بر کلیه رزمندگان و خدمتگزاران راستین اسلام. درود و سلام بر شهدای صدر اسلام تاکنون، این شهدایی که با هدیه کردن خون خود درخت اسلام را آبیاری نمودند و به ابرقدرتهای شرق و غرب درس عبرتی داده‌اند که هدف ما ملت ایران مال و منال نیست و هدف اصلی ما اسلام است که برای حفظ آن جان می‌دهیم و خواهیم داد. باسپاس و ستایش خدائی را که به من هستی بخشید و آیهی اهدنا الصراط المستقیم را شامل حال من گردانید تا جان ناقابل خود را که امانتی بود متعلق به پروردگارم، در راه مبین اسلام فدا کنم.

دیداری با معشوق

ما عاشقیم و به دیدار معشوق می‌رویم. جانبازیم و بهر جان دادن ز ره دوست می‌رویم. جان را نتوان از محبوب مضایقه نمود، زیرا محبوب کسی است که جان من از اوست. ما می‌رویم تا بچینیم گل از بوستان. یارب از ره لطف و احسان به ما یاری ده

گر در ره دوست زخم نعره چه باکم بود پس در ره دوست بتازم که کامم بود

من به این فرمان حضرت امام اقرار دارم که هر اصلاحی باید از خود انسان شروع شود و تا انسان خودش اصلاح نشود، اصلاحگر نخواهد بود و چه زیبا جعفر اصلاحگر دوران شد. چون قطره‌های خون زمان تیر خوردنش این فرمایش امام را در دفترچه‌اش تزیین کرده است.

وصیت‌نامه‌اش در اینجا ناتمام می‌ماند که می‌فرماید: چند جمله‌ای به ملت شهیدپرور ایران عرضه می‌دارم... نمی‌دانیم چرا؟ شاید که می‌دانست ما شاید عمل نکنیم و یا اگر دانسته و عمل نکنیم و از این دنیا برویم بارمان سنگین‌تر می‌گردد یا شاید لایق نبودیم.

مصاحبه

شهید از دیدگاه برادرش حمزه ملایی

قناعت به مال دنیا

با وجود اینکه دوران نوجوانی و جوانی دوران رنگ به رنگ شدن و چشم هم چشمی می باشد ، یکبار نشد که همچون ما از پدر یا مادر درخواست خرید یک پیراهن نو داشته باشد. همیشه می گفت : همین لباسهای کنار گذاشته شما که کهنه شده است برای من کافیست و جالب تر آنجاست که ، حتی در دوران حضور در جبهه نور علیه ظلمت نیز پیراهنی که بر تن داشت و اعزام شده بود ، هدیه ی دائی بود .

صفات بارز شهید

در همان دوران نوجوانی اگر در جمع خانوادگی سخنی پیش می آمد که بوی غیبت می داد ، شهید از جمع دوری می کرد . به یاد ندارم که روزی هم صحبت غیبت کنندگان گردد.

فعالیت در دوران انقلاب

اواخر سالهای ابتدایی درس جعفر مصادف شد با روزهای شور و شوق روزهای انقلاب . اگر چه نوجوانی بیش نبود اما می توان گفت : رهبر و راهنمای معترضان به نظام طاغوتی در روستا بود . او هماهنگ کننده ی تجمعات در روستا بود . شهید به همراه چند نفر از دوستانش و معلم روستا ، تشکیل دعای توسل و کمیل می داد و در جلسات مردم را نسبت به هدف انقلاب آگاه می ساخت .

شهید الگویی برای زیردستان

نوشته های شهید نشان می دهد ایشان به عنوان معاون دسته انجام وظیفه می نموده و الگویی برای زیردستان بوده است . چه در کارهای سنگر سازی ، چه در زمان استراحت و انجام وظیفه ، خود از اولین نفراتی بود که در کارها پیشقدم می شد.

چگونگی رسیدن خبر شهادت شهید

یکی از اعضا خانواده واقعه ی شهادت شهید را به خواب دیده بود ولی جرأت بازگویی آن را نداشت . تا آنکه یک روز لندگروز درب حیاطمان توقف کرد و روحانی و یک نفر از آن پیاده شدند و وارد منزل شدند . به محض شروع اولین جمله برای مقدمه سازی ، پدر شهید گفت : حاجی آقا قاصدی پیش از شما خبر را رسانده ، دلواپس نباش . ما آمادگی همه چیز را داریم . این را آن زمانهای نه چندان دور که پرورشش دادیم ، دریافتیم اگر شهید نمی شد ، جای تعجب داشت . اگر می ماند ، شهید نمی شد و جنگ به پایان می رسید این فرزند آسمانی من به روی زمین چگونه زندگی می کرد ؟ چون روح وی برای کالبد خاکی اش بزرگ بود و لاجرم هر چیزی تا حدی گنجایش دارد و روحش باید به کالبد آسمانی اش متصل گردد .

هیچ چیز شهید قابل انکار نیست

اگر نبود دست‌نوشته‌های خونین شهید ، آنجا که با خون شریفش مهر تأیید بر تمامی یادداشت‌هایش زده است تا ابد پیش روی انسان خاکی خواهد ماند و دریغ و افسوس را برای آیندگان به ارث خواهد گذاشت ، می‌شد همه چیز را انکار نمود .

تپه‌ای به یادگار شهید در مناطق جنگی

تپه‌ای که از آنجا نردبانی گردید برای آسمانی شدنش هنوز به یادگار مانده است . دوستانش تپه‌ی محل عروجش را برای همیشه به نامش نامگذاری کردند تا بماند برای جوانانی که امروز به عنوان بازدید کننده پا در این خاک مقدس می‌گذارند .

کلامی از زبان یکی از همزمان شهید

بچه‌های تپه‌ی شهید ملایی قصد داشتند برای هفتمین روز شهادت شهید ملایی برای تسلی دادن به پدر و مادرش به منزل آنها بیایند . اما واقع گردیدن عملیاتی دیگر و عروجی شدن بیشتر عزیزان گردان سلمان عیادت را به قیامت کشاند و از فرمانده لشکر حاج حسین خرازی و معاون فرمانده دسته شهید ملایی درس شهادت آموختند و چه زیبا استاد گردیدند .



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران